

بررسی میزان تأثیرپذیری فابل‌های احمد شوقی از لافونتن

* محمدجواد فلاحی

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۴

** هوشنگ رزم‌دیده

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۵

*** جمشید باقرزاده

چکیده

ژان دوویی لافونتن شاعر و نویسنده فرانسوی یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های ادبی جهان در عصر خویش و پس از آن به شمار می‌رود. منتقدان و پژوهشگران آثار ادبی، وی را یکی از بزرگ‌ترین فابل‌نویس‌های جهان می‌دانند، که اهداف تعلیمی - تربیتی آثار او نظر بسیاری از ادیبان نام‌آشنای جهان را به خود جلب کرده است. شوقی شاعر اخلاق‌مدار ادبیات عرب صاحب آثار تربیتی - تعلیمی است که از لحاظ ادبی سرچشمه درخشانی از آثار پر معنای ادبیات عرب به شمار می‌آیند. دیوان شوقی شامل فابل‌هایی است که شوقی آن‌ها را به هدف تعلیم افراد جامعه، اشاعه اخلاقیات، میهن‌پرستی و حفظ ارزش‌ها و اعتراض به اوضاع سیاسی حاکم بر عصر سروده است. در این مقاله به بررسی فابل‌های دو ادیب نامی و بزرگ و میزان تأثیرپذیری شوقی از ادیب فرانسوی لافونتن می‌پردازیم. این جستار بر اساس بررسی برخی آثار لافونتن و شوقی که می‌توان در آن نمونه‌هایی از تأثیرپذیری ادیب مصری از لافونتن را دریافت به عمل آمده است.

کلیدواژگان: احمد شوقی، ادبیات عرب، ادبیات فرانسه، فابل، ژان دوویی لافونتن.

falahi.1990.m@gmail.com

Hoshang.razmdide@yahoo.com

Jmm.bagherzadeh@iauksh.ac.ir

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه.

** مدرس دانشگاه رازی.

*** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه.

نویسنده مسئول: جمشید باقرزاده

مقدمه

فابل یکی از کهن‌ترین گونه‌های ادبی است که ریشه در ژرفای تاریخ دارد. درباره زادگاه آن محققان نظرات متفاوتی دارند، اما باور غالب آن است که مولد این نوع ادبی هند و یونان بوده است. فابل در تمدن‌های باستانی حتی نزد اقوام ابتدایی وجود داشته، اما بسیاری از آن‌ها از میان رفته است. یکی از جاهایی که شاید بیش از همه نقاط عالم فابل داشته قاره آفریقا است، که بیش از ۲۵۰۰۰۰ قصه، فابل و افسانه و تمثیل دارد. منشأ بسیاری از فابل‌های اروپایی را باید در مشرق‌زمین به ویژه هندوستان جست‌وجو کرد. البته در یونان نیز فابل‌های زیادی وجود داشته که اغلب آن‌ها از اروپا است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۱۰-۲۰۹). در روزگار ما لافوتن، شاعر فرانسوی، در فابل‌نویسی شهرتی عالم‌گیر دارد. فابل‌های او مجموعه‌ای از ۲۴۱ فابل منظوم و در قالب شعر آزاد است. فابل‌های لافوتن شهرتی جهانی دارند و نظر بسیاری از ادیبان را به خود جلب کرده است، یکی از این چهره‌ها/ احمد شوقی، امیر الشعراء و شاعر نامدار مصری، است که توجه ویژه‌ای به آثار لافوتن داشته است. در این پژوهش به بررسی میزان تأثیرپذیری احمد شوقی از لافوتن و تعدادی از مضامین مشترک آثار آن دو می‌پردازیم.

پیشینه پژوهش

در راستای موضوع این مقاله پژوهش‌هایی انجام شده است، از آن جمله: احمد زلط در کتاب خود با عنوان «ادب الأطفال بین احمد شوقی و عثمان جلال» بیش‌تر به بررسی برخی داستان‌های احمد شوقی و عثمان جلال پرداخته است. مجدی محمد شمس‌الدین در بخشی از کتاب خود «القصّ بین الحقیقة والخیال» به جایگاه لافوتن در ادبیات عرب اشاره می‌کند. علی منتظمی در مقاله‌ای تحت عنوان «داستان حیوانات در شعر احمد شوقی» (مجله زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد) با نگاهی کلی به تحلیل و بررسی مفهوم پاره‌ای از این داستان‌ها پرداخته است.

اما در این نوشتار در ابتدا دلایل تأثیرپذیری، و سپس میزان تأثیرپذیری شوقی به تفصیل بیان شده است؛ که همگی از وجوه متمایز این پژوهش می‌باشد و تا کنون پژوهشی به این دقت به بیان آن نپرداخته است.

فابل

"فابل" لغتی فرانسوی است، و به حکایت‌های کوتاه اطلاق داده می‌شود که حاوی مضمونی اخلاقی باشد. با توجه به اینکه در توضیحات ادبیات فرانسه برای این واژه مفهومی از خیالی و اخلاقی بودن محتوا نهفته است. شاید رساترین معنی برای این واژه ترکیب افسانه‌های اخلاقی باشد (سعیدیان، ۱۳۶۹: ۵۷۹). فابل به معنی داستان و روایت، داستان منثور یا منظوم و لطیف‌واری است که پیام یا پندی اخلاقی داشته باشد. فابل ریشه در ادبیات عامیانه دارد و بنیادی‌ترین عنصر آن نماد است. اصولاً هر نوع داستان باورنکردنی یا داستانی که پدیده‌های عجیب یا غیر واقعی را نشان دهد فابل است. شاید مهم‌ترین ویژگی آن اخلاقی بودن آن است (اصفهانی عمران، ۱۳۹۲: ۱۲).

فابل در اصل نوعی تمثیل است. تمثیل بیان حکایت و روایتی است که هرچند معنای ظاهری دارد اما مراد گوینده، معنای کلی دیگری است. تمثیل گاه کوتاه است و در یک بیت یا مصرع بیان می‌شود. اما داستان‌هایی هستند که طولانی‌اند و به صورت تمثیل به کار رفته‌اند. مثل برخی داستان‌های «مثنوی». در ادبیات جهانی فابل به آن دسته از قصه‌ها و افسانه‌های کوتاه منثور یا منظوم گفته می‌شود که از زبان حیوانات بیان شده باشد. این روایات تخیلی هستند و به بیان مطالب اخلاقی می‌پردازند. در واقع شخصیت‌های این قصه حیواناتی با سرشت انسانی‌اند (رجائی، ۱۳۸۳: ۱۸۵). جالب‌ترین شکل این افسانه‌های اخلاقی غالب مناظره است؛ زیرا در مناظره که غالباً منظوم است، خواننده علاقه‌مندی بیشتری را در پیگیری کنجکاوانه احتجاجات قهرمانان داستان از خود نشان می‌دهد و همواره به دنبال پایان کار و اخذ نتیجه است. افسانه‌سرا اگرچه سازنده و گزارشگر حوادث است، اما از شخصیت‌های خود فاصله می‌گیرد و اصل اخلاقی مورد نظر خود را از زبان یکی از قهرمانان افسانه ارائه می‌کند و گاهی حتی داوری را به عهده خود خواننده می‌گذارد (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۰۹).

نگاهی گذرا بر زندگینامه ژان دوویی لافونتن

ژان دو لافونتن در خانواده‌ای بورژوا اهل ایالت شامپانی به دنیا آمد، و بیش‌ترین سال‌های جوانی خود را نیز در همین شهرستان سپری کرد. در بیست سالگی به مدرسه

مذهبی آرتوار وارد شد و به تحصیل علوم دینی مشغول شد، اما به زودی از آنجا بیرون آمد و برای تحصیل علم حقوق راهی پاریس شد. در آنجا ضمن تحصیل وارد محفلی از شاعران جوان شد. در سال ۱۶۴۷ ازدواج کرد ولی دیری نپایید که عاقبت این ازدواج به جدایی انجامید. در سال ۱۶۵۲ منصب ریاست امور آب و جنگل دوک نشین شاتوتیری را برای خود خرید (برونل، ۱۳۷۶: ۲۰۲).

در فاصله سال‌های ۱۶۶۴ و ۱۶۷۲ م به عنوان نجیب‌زاده وارد قصر لوکزامبورگ شد و در آنجا به خدمت زن بیوه گاستون دورلئان - برادر لویی سیزدهم - در آمد. در این پست جدید که نه زیاد وقت او را می‌گرفت و نه آزادی او را سلب می‌کرد، و در عین حال حقوق مکفی هم دریافت می‌کرد، امکان پیدا کرد که به متشخص‌ترین سالن‌های ادبی عصر خود رفت و آمد کند، و از آن پس بزرگ‌ترین آثار خود را خلق کند. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به «کتاب افسانه‌ها، اروس و پسوخه، حکایت‌های لافوتن، و عشق‌های پسیشه و کوپیدون» اشاره کرد. لافوتن در ۱۳ آوریل ۱۶۹۵ درگذشت و در گورستان پرلاشز شهر پاریس به خاک سپرده شده است (برونل، ۱۳۷۶: ۲۰۳).

نگاهی گذرا بر زندگینامه احمد شوقی

احمد شوقی در سال ۱۸۶۸ م در زمان خدیو/اسماعیل در منطقه‌ای به نام «حنفی» در شهر قاهره متولد شد (عطوی، ۱۹۷۸: ۹).

جد پدری شوقی در زمان محمدعلی پاشا به مصر آمد و در آنجا منصب‌های مختلف حکومتی را به دست گرفت، وی در زمان سعید پاشا به ریاست گمرک منصوب شد و از این طریق ثروت بسیاری به دست آورد، جد مادری اش احمد حلیم نجده در زمان احمد پاشا از آناتولی وارد مصر شد و توانست توجه ابراهیم پاشا را به خود جلب کند.

بدین ترتیب شوقی در سایه قصر و در خانواده‌ای مرفه دیده به جهان گشود (ضیف، ۱۹۷۱: ۹-۱۱). شوقی چهار ساله بود که به مدرسه ابتدایی رفت و سپس به دوره آمادگی وارد شد هنوز به پانزده سالگی نرسیده بود، که تحصیلات خود را در دوره ابتدائی و متوسطه به پایان رساند و با وجود کمی سن به مدرسه حقوق و سپس به مدرسه ترجمه رفت و از آنجا دانشنامه هم گرفت. آنگاه به سال ۱۸۸۷ برای ادامه

تحصیل به خرج خدیو توفیق - پسر اسماعیل - راهی فرانسه شد و دو سال در مونپلیه به آموختن حقوق پرداخت، و در اثناء آن از انگلستان هم دیدار کرد. سپس برای بهبودی بیماری که بدان دچار شده بود به الجزایر رفت و یک ماه و نیم در آنجا درنگ کرد، سپس به فرانسه بازگشت و حقوق را به پایان رساند و در سال ۱۸۹۱ پس از آنکه در بین راه سری هم به آستانه زد به مصر بازگشت (مندور، ۱۹۷۰: ۳۸). تابستان‌ها سفری به ترکیه یا بیلاق‌های اروپایی می‌کرد، ولی از سال ۱۹۲۵ تنها کوهپایه‌های لبنان را اختیار می‌کرد. شوقی ساعاتی را که در خانه بود به نظم شعر می‌پرداخت. او در عین حال از دیگر بلاد عربی غافل نبود و درباره آن‌ها نیز قصایدی سرود این بود که آوازه اشتهارش همه جا را فرا گرفت و همه سرزمین‌های عربی با او به عنوان امیر الشعراء بیعت کردند. این عنوان در سال ۱۹۲۷ در جشن بزرگی که در اپرای سلطنتی برگزار گردید به او عطا شد. شعر/ احمد شوقی دو گونه متفاوت و متضاد است. دسته اول آن دسته که حاصل تفکرات درباری و نشان وابستگی و علاقه شاعر به لذت‌طلبی است، و دسته دوم که حاصل دوره دوم زندگی شوقی، یعنی پیوستن به مردم است، که ویژگی‌هایی همچون میهن‌پرستی، ایمان و عشق در آن هویداست، تا آنجا که زندگی را عقیده و جهاد در راه آن می‌داند (گودرزی، ۱۳۹۰: ۹۵). از این تاریخ شوقی همه وقت خود را صرف سرودن شعر کرد، ولی به‌نوعی خاص در چهار سال آخر عمر خود به نوشتن یا سرودن نمایشنامه‌ها رو کرد، تا آنگاه در اول فوریه سال ۱۹۳۲ در حالی که از جاه و ثروت عظیمی برخوردار بود، جهان را بدرود گفت. شوقی همواره پدر نمایشنامه منظوم عربی است؛ زیرا او نخستین کسی بود که شعر را از بندهای گران‌اش آزاد کرد (رافعی، بی تا: ۲۴۹/۳).

نگاهی بر فابل‌های لافونتن

قبل از لافونتن نوع قصه‌های مشهور به فابل یا حکایت، نوع ادبی ساده و خلاصه‌ای بود که طی آن نویسنده می‌خواست عجلوانه یک درس اخلاقی، یک تمثیل بدهد و کار را تمام کند، اما به نظر لافونتن، فابل عبارت است از «نمایش کم‌دی طویل با صد پرده گوناگون که همه جهان صحنه اجرای آن است» (برونل، ۱۳۷۶: ۲۰۶).

لافونتن شخصیت فابل‌های خود را از میان حیوانات برمی‌گزیند، حیوانات لب به سخن می‌کشایند و حکمت می‌آموزند، آنان قهرمانان داستان‌های لافونتن هستند، وی در ترسیم جهان حیوانات همواره صیغه‌ای از شوخی و مزاح و حرکاتی پهلوانی را به هم می‌آمیزد. هرچند این کار در ابتدا توجه منتقدان را به‌سوی وی جلب کرد و اعتراض آن‌ها را به نقش آفرینی حیوانات در نقاب شخصیت‌های اصلی متوجه کرد، اما لافونتن در جواب آن‌ها می‌گوید: «همه در داستان‌های من سخن می‌گویند، از انسان‌ها گرفته تا ماهی‌ها، هرچه که می‌گویند خطاب به ماست، من برای تعلیم انسان‌ها از حیوانات کمک می‌گیرم» (برونل، ۱۳۷۶: ۲۰۹). وی هدف اصلی خود را از نوشتن فابل‌ها تعلیم اخلاق می‌داند. درس‌های اخلاقی که وی از مدل‌ها و در نتیجه توده‌های مردم اخذ می‌کند، درس‌هایی رایج از قبیل رضادادن به قضا، دوری از حرص مال، سهل‌گرفتن به دنیا، وفاداری، و امانتداری. هنگامی که در یک کلمه حکمتی را می‌آورد حتماً نقیض آن را هم می‌آورد، و مکرر هشدار می‌دهد که باید به عاقبت‌اندیش بود (سپهدی، ۱۳۲۹: ۴۸).

به طور کلی حکایات قصصی لافونتن را می‌توان به سه قسمت اصلی تقسیم کرد:

۱. حکایات خرافی، ۲. نوادر و حکایات، ۳. سایر موضوعات متنوع.

در این میان نوع اول آن‌ها شهرت جهانی دارد و به نسبت دیگر موارد بخش ضخیم‌تری از آثارش را شامل می‌شود. فابل‌های لافونتن را می‌توان برگرفته از آثار/زوپ دانست، همان‌گونه که بخش دیگری از آن‌ها برگرفته از حکایات قدیم هندی است همان‌گونه که خودش در مقدمه کتاب‌اش در سال ۱۶۷۸ می‌گوید: «بر خود می‌دانم اعتراف کنم که قسمت بزرگی از کتاب خود را با الهام از کتاب «کللیه و دمنه» که اثر حکیمی هندی است نگاشته‌ام» (هلال، ۱۹۹۹: ۱۴۸).

نگاهی بر فابل‌های احمد شوقی

احمد شوقی ملقب به امیر الشعراء، از برجسته‌ترین شاعران پیشگام در ادبیات معاصر عربی است که در شعر خود به مسائل ملی و میهنی، اصلاح و تمجید اسلام توجه و اهتمام فراوانی دارد. وی در عصری می‌زیست که سرشار از حوادث مهم سیاسی و اجتماعی بود. در آن زمان فقر و جهل از بارزترین مشکلاتی که در مسیر پیشرفت جامعه

شوقی قرار داشت. از این رو به گفته خودش هدف را تربیت و سرگرمی کودکان مصر قرار داد. شاعر با تعمق در آثار شعرای نامدار عرب و تأثیرگرفتن از شعرا و نویسندگان برجسته اروپا به‌ویژه فرانسه شعر عربی را به سوی ارزش‌های جاودانه سوق داد.

داستان‌های شوقی به زبان حیوانات یا همان فابل از جمله شاهکارهایی است، که از وی به یادگار مانده است. شاعر با تأثیرپذیری از لافوتن شاعر مشهور فرانسوی در این فن مهارت فراوان یافت. این داستان‌ها در بین مصریان به‌ویژه کودکان بسیار رواج یافت؛ به‌طوری که جای خویش را در کتاب‌های درسی دانش‌آموزان پیدا کرد (محمد شمس‌الدین، ۲۰۰۶: ۱۳۰).

به‌طور کلی چارچوب‌های متنوع در اشعار کودکانه شوقی را می‌توان در سه جنبه محصور نمود:

۱- قصایدی با موضوع کودک

۲- سرودهای شوقی برای کودکان

۳- حکایت‌های شعری به زبان حیوانات

در مجموع داستان‌های شعری شوقی بیش‌تر دارای گرایش‌ها و عواطف انسانی است و شاعر با استفاده از نمادهای متعدد در صدد اصلاح، تربیت و گسترش ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در جامعه است.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد، که سهولت و دوری از تفصیل در صورت و تصویر، بعضی اوقات بر شاعر غلبه می‌کند و منجر به سادگی حکایت می‌شود. این سهولت شوقی را تشویق کرده است که این نوع شعری را در نقد اجتماعی طنزآلوده و گزنده استفاده کند و در چارچوبی فکاهی تحریک‌آمیز و هیجانی.

شوقی به عنوان یک شاعر ملی‌میهنی، وطن‌اش را دوست می‌داشت و می‌خواست آن را به بهترین شکل ممکن بسازد. وی از طریق اشعارش به نشر مبادی اخلاق و اجتماع پرداخته و آثار بسیاری برای کودکان پدید آورده است. از نظر شاعر تربیت رکن اساسی است، که استقلال و ترقی جامعه بر آن استوار است و مانند عنصری است که بدون آن حیات ادبی و عقلی ملت از هم پاشیده می‌شود. از این رو حکایت‌های شوقی به زبان حیوانات تشویق به فضائل اخلاقی، صداقت، دوراندیشی و نکوهش رذائل همچون

حیله‌گری، خیانت در امانت، تنبلی و سهل‌انگاری به چشم می‌خورد (الفاخوری، ۲۰۰۵: ۹۹۵).

از سوی دیگر شاعر هم‌عصر با حوادث و رخداد‌های مهم سیاسی است، که این حوادث به هیچ‌وجه از نگاهش پنهان نمانده است، بلکه در حکایات خود علاوه بر نکات فوق، به مسائل سیاسی اهتمام ورزیده است. با این توصیف می‌توان گفت که فابل‌های شوقی تنها برای کودکان سروده نشده است بلکه اغراض دیگری هم در پس آن نهفته است.

مقایسه فابل‌های لافونتن و احمد شوقی

احمد شوقی - شاعر امت و امیر الشعراء- در دیوان‌اش حکایاتی از زبان حیوانات را آورده است، که در این امر از محمد عثمان - مترجم آثار لافونتن - پیشی گرفته است. بسیاری از ناقدان آثار شوقی را متأثر از محمد عثمان می‌دانند. اما در واقع حکایات شوقی بسیار متمایزتر و برجسته‌ترند، نسبت به یک ترجمه متن به متن از آثار اصلی لافونتن. آثار شوقی به ویژگی رمزی متمایز است و به وسیله حکایات‌اش و این رمزنگاری سعی در بیان قضایای اخلاقی یا نقد سیاست دارد.

آشنایی و برخورد شوقی با ادبیات فرانسه باعث شد، که شوقی حکایات خود را از زبان حیوانات که تأثیری بود از مطالعه آثار لافونتن را به تألیف در آورد. اگر اندکی ریزبینانه‌تر به دلیل علاقه شوقی به آثار لافونتن توجه کرد، می‌توان آن را در ظروف سیاسی جست. لافونتن در عصری می‌زیست که معروف بود به استبداد علماء؛ تا جائی که لافونتن به خاطر آراء نقدی‌اش از تدریس منع شد و استعمار مصر و شباهت آن به دوران لافونتن عاملی شد که شوقی شیفته آثار لافونتن شد. پس حکایات از زبان حیوانات وسیله‌ای شد برای بیان آنچه که شوقی نمی‌توانست به راحتی بیان کند، و آن را ابزاری قرار داد برای نقد بر ظلم و ستم و دعوت مردم به بیداری و بیان مسائل تعلیمی.

۱. مکر و حیله‌گری

یکی از مضامین مشترک فابل‌های لافونتن و احمد شوقی حیله و مکر و عاقبت خدعه و نیرنگ می‌باشد که به راحتی می‌توان آن را در بسیاری از آثار هر دو دید، لافونتن و

شوقی با دقت به انتخاب شخصیت‌های داستان خود می‌پردازند. به عنوان مثال یکی از نزدیک‌ترین فابل‌های شوقی به آثار لافوتن در این زمینه قصیده «روباه و خروس» است:

بَرَزَ الثَّعْلَبُ يَوْمًا	فِي شِعَارِ الْوَاعِظِينَا
فَمَشَى فِي الْأَرْضِ يَهْدَى	وَيَسُوبُ الْمَاكِرِينَا
وَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ	إِلَهُ الْعَالَمِينَا
يَا عِبَادَ اللَّهِ تَوَبُوا	فَهُوَ كَهْفُ التَّائِبِينَا
وَأَزْهَدُوا فِي الطَّيْرِ إِنَّ	الْعَيْشَ عَيْشَ الزَّاهِدِينَا
وَاطْلُبُوا الدِّيكَ يُؤْذِنُ	لِصَّلَاةِ الصُّبْحِ فِينَا
فَأَجَابَ الدِّيكُ عُذْرًا	يَا أَضْلَ الْمُهْتَدِينَا
بَلَّغَ الثَّعْلَبُ غَنَى	عَنْ جُدُودِ الصَّالِحِينَا
عَنْ ذَوِي التَّيْجَانِ مِمَّنْ	دَخَلَ الْبَطْنَ اللَّعِينَا
أَنَّهُمْ قَالُوا خَيْرَ الْـ	قَوْلِ قَوْلِ الْعَارِفِينَا:
مُخْطِئٍ مَّنْ ظَنَّ يَوْمًا	أَنَّ لِلثَّعْلَبِ دِينَا

(شوقی، ۱۹۹۲: ۴ / ۱۵۰)

ترجمه: «روزی روباه در لباس موعظه‌گران در آمد. راه می‌رفت و در حالی که هذیان می‌گفت، مکاران را دشنام می‌داد. و می‌گفت: سپاس باد خدای را، خدایی که پروردگار جهانیان است. ای بندگان خدا توبه کنید، که خداوند پناه توبه‌کنندگان است. و در مورد پرندگان زهد پیشه کنید، که همانا زندگی زندگی پارسایان است. خروس را بطلبید تا برای نماز صبح اذان بگوید. خروس (که با زیرکی متوجه مکر روباه شده بود) با عذرخواهی پاسخ داد: ای گمراه‌ترین گمراهان. به روباه پیام برسانید از طرف من و از طرف اجداد صالح من. و از طرف تمام تاجدارانی که در شکم آن ملعون‌اند. همانا آنان گفته‌اند و بهترین سخن، سخن عارفان است. خطاکار است کسی است که می‌پندارد روباه دین دارد.»

این قصیده را می‌توان با داستان «روباه و کلاغ» اثر لافوتن مقایسه کرد:

«روزی کلاغ به شاخه درختی نشست در حالی که پنیری بر منقار داشت. روباه از دور بویش را شنید هنگامی که او را دید چونان که ماه را دیده. آواز برآورد: درود بر تو ای کلاغ چه صورت زیبایی، خورشید است یا ماه. حقا که در زیبایی تو بی نظیری و پره‌های تو همتای حریر منقوش است. به راستی که دوستی عمیقی بین ماست و عشقی نسبت به تو در وجود من است. آرزو دارم که صدای زیبای تو را بشنوم تا که شاید غم از وجود من رخت بریندد. به راستی که صدای تو بسیار زیباست صدای تو از آواز بلبل خوش تر می‌نماید. کلاغ از سخنان روباه به وجد آمد و از تعریف‌های او شادمان گشت. تا خواست که لب به آواز بگشاید، غنیمت وی از دهان‌اش بر زمین افتاد. روباه مکار هم آن را به چنگ آورد، چونان به چنگ آوردن روح به دست مرگ. روباه گفت: به راستی که بر من حلال است. در حالی که کلاغ نظاره‌گر او بود. روباه گفت: ای سرور کلاغ‌ها همان از جانب من بر تو گناهی نیست. همانا که سادگی تو تنها دلیل شکست و هلاکت توست» (لافونتن، ۱۳۸۰: ۶۹).

در خلال دو قصیده فوق این برداشت می‌شود، که هر دو شاعر لافونتن و شوقی «روباه» را به عنوان نماد انسان حیله‌گر و مکار انتخاب و معرفی می‌کنند، که سعی دارد با چرب‌زبانی خود را به هدف پلیدی که دارد برساند. هرچند که روباه داستان لافونتن بسیار حیله‌گرتر از روباه داستان شوقی می‌باشد، و هم‌چنین در داستان لافونتن در نهایت روباه به هدف شوم خود می‌رسد و با خدعه و نیرنگ خود را به هدف‌اش می‌رساند، در حالی که روباه شوقی با تمام تلاش و مکر و حیله خود در نهایت مغلوب تیزهوشی خروس می‌شود.

هر دو شاعر در داستان فوق شخصیت مقابل روباه را هر دو از میان پرنندگان انتخاب کرده‌اند، با این تفاوت که خروس داستان شوقی با استفاده از هوش و درایت خود پی به نقشه شوم روباه می‌برد و فریب رفتار حیله‌گرانه او را نمی‌خورد، اما کلاغ داستان لافونتن مغلوب غرور و کوتاه‌اندیشی خود می‌شود و در نهایت خود عامل خسران و هلاکت خود می‌شود. با مطالعه دقیق دو داستان فوق می‌توان دریافت، که هدف هر دو از بیان این

قبیل داستان‌ها تعلیم اخلاق و تربیت انسانی است، و آن را داستانی آموزنده و تأثیرگذار بر جامعه، کودکان و مردم دانست، اما قصیده شوقی را می‌توان علاوه بر موارد ذکر شده حاوی مسائل سیاسی دانست. وی با استفاده از نماد روباه به معرفی اشغالگران و قشر استعمارگران می‌پردازد. محور داستان بر اساس خرد و دانش است و بیان می‌کند که انسان زیرک و باهوش هرگز فریب مکاران و حيله‌گران که از نظر شوقی استعمارگران هستند را نمی‌خورد. انسان‌های زیرک و باهوش با استفاده از تجربه و هوش خود می‌توانند بر دشمنان فائق آیند. از سوی دیگر این حکایت اشاره دارد، به بیداری ملی که روزی در نفوس مصری‌ها شروع کرد به رشد. خروس داستان شوقی پیام‌آور فجر، بیانگر پیروزی ملت‌های هوشیار در برابر خدعه دشمنان است.

۲. روح نیکوکارانه و احسان

یکی دیگر از اشتراکات و پیوندها بین فابل‌های لافوتن و شوقی بیان روح نیکوکارانه و خیرخواهی و عاقبت نیک‌اندیشی و درستکاری است. با مطالعه و نمونه‌آوری دو اثر از لافوتن و شوقی می‌توان به اشتراکات بیش‌تری از دو شاعر دست یافت. داستان «کبوتر و سگ» از شوقی اثری که به بیان روح نیکوکارانه و عاقبت احسان می‌پردازد:

يُقَالُ كَانَ كَلْبٌ ذَاتَ يَوْمٍ	بَيْنَ الرِّيَاضِ غَارِقًا فِي النُّومِ
فَجَاءَ مِنْ وَرَاءِهِ الثُّعْبَانُ	مُنْتَفِخًا كَأَنَّهُ الشَّيْطَانُ
وَهُمْ أَنْ يَغْدِرَ بِالْأَمِينِ	فَرَّقَتِ السُّورِقَاءُ لِلْمِسْكِينِ
وَنَزَلَتْ تَوًّا تُغِيثُ الْكَبَا	وَنَقَرَتْهُ نَقْرَةً فَهَبَا
إِذْ مَرَّ، مَا مَرَّ مِنَ الزَّمَانِ	ثُمَّ أَتَى الْمَالِكُ لِلْبِسْتَانِ
وَاتَّخَذَ النَّبْحَ لَهُ عِلَامَةً	لِيُنْذِرَ الطَّيْرَ كَمَا قَدْ أَنْذَرَهُ
فَسَبَقَ الْكَلْبُ لِتِلْكَ الشَّجَرَةِ	فَفَهَمَتْ حَدِيثَهُ حِمَامَهُ

(شوقی، ۱۹۹۲: ۱۷۳ / ۴)

ترجمه: «آورده‌اند که سگی در باغ غرق خواب بود که ناگاه افعی بزرگی از پشت همانند شیطان به او نزدیک می‌شود. کبوتر که نظاره‌گر این صحنه بود دل‌اش به حال سگ سوخت. بی‌درنگ به منقار خودش به سگ زد و

وی از خواب بیدار شد و خود را نجات داد. زمان گذشت تا اینکه روزی صاحب باغ برای شکار به باغ آمد. سگ سریعاً به سوی درختی که کبوتر بر آن بود آمد. شروع به پارس کردن کرد تا اینکه او را باخبر کند، کبوتر پیام او را گرفت و فرار کرد.»

قصیده فوق را می‌توان با مضمون اثری از لافونتن به نام «حکایت کبوتر و مورچه» که طی داستانی شیرین و بسیار نزدیک به بیان احسان و عاقبت نیک‌رفتاری می‌پردازد مقایسه کرد:

«کبوتری کنار جویباری زلال فرود آمد تا با خوردن آب تشنگی خود را رفع کند. مورچه‌ای تشنه به ناگاه در آب افتاد و چیزی نمانده بود که غرق شود. تمام تلاش خود را برای نجات کرد اما هرچه کرد باز هم بیش‌تر سر می‌خورد. تا که کبوتر به تندی جست و مورچه را از مرگ و غرق شدن نجات داد. پر کاهی را به تندی به سوی او فرستاد و همین عاملی شد بر نجات مورچه. ناگهان شکارچی کبوتر را دید پس قصد سوء کرد سعی بر حمله برد. و خواست دامی پهن کند تا کبوتر را در آن دام کند. مورچه فهمید و بیکار نماند و حمله بر صیاد بد دل کرد. پای او را گاز محکمی گرفت و صیاد بر زمین افتاد. کبوتر جست و جان خود را نجات داد. صیاد هم شکست‌خورده راه خود پیش گرفت» (لافونتن، ۱۳۸۰: ۱۰۳)

با توجه به دو قصیده فوق تأکید دو شاعر بر تداوم خیر و خوبی در میان انسان‌ها به خوبی مشاهده می‌شود. هردو شاعر کبوتر را به عنوان نماد خیرخواهی و خوبی انتخاب کرده‌اند. بدیهی است آنجا که قسمت دوم داستان آغاز می‌گردد و در نهایت کبوتر نتیجه عمل خیرخواهانه خود را می‌بیند، به این موضوع اخلاقی که پاداش خوبی جز خوبی نیست تأکید دارند، کبوتر پس از انجام کار خیر خواهانه خود مورد حمله قرار می‌گیرد و اینجاست که نتیجه عمل خیر قبلی خود را می‌گیرد. هردو ادیب سعی دارند با بیان چنین حکایتی بر زنده ماندن روح نیکوکارانه و خیراندیشی در میان انسان‌ها تأکید کنند، و بیان می‌دارند که عاقبت هر کار نیک و خیری جز خوبی نیست. با هدف آموزندگی و تعلیمی داستان خود را به پایان می‌برند.

۳. پرهیز از زیاده‌گویی

یکی دیگر از مضامین اخلاقی و تعلیمی فابل‌های لافوتن و شوقی که در موارد زیادی از آثار هردو می‌توان آن را جست پرهیز از زیاده‌گویی و سخن‌گفتن از روی نادانی است. یا به عبارت دیگر معنای همان ضرب‌المثل «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» است، که در قصیده «کبوتر و صیاد» شوقی به زیبایی به آن اشاره شده و عاقبت زیاده‌گویی و سخن‌بدون تفکر را بیان می‌دارد.

قصیده «کبوتر و صیاد» از احمد شوقی:

يَمَامَةٌ كَانَتْ بِأَعْلَى الشَّجَرَةِ	أَمِنَةٌ فِي عُشِّهَا مُسْتَتِرَةٌ
فَأَقْبَلَ الصَّيَّادُ ذَاتَ الْيَوْمِ	وَحَامَ حَوْلَ الرَّوْضِ أَيَّ حَوْمِ
فَلَمْ يَجِدْ لِلطَّيْرِ فِيهِ ظِلًّا	وَهُمْ بِالرَّحِيلِ حِينَ مَلَّا
فَبَرَزَتْ مِنْ عُشِّهَا الْحَمَقَاءُ	وَالْحَمَقُ دَاءٌ مَا لَهُ دَوَاءُ
تَقُولُ جَهْلًا بِالَّذِي سَيَحْدُثُ	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، عَمَّ تَبْحَثُ؟
فَالْتَفَتَ الصَّيَّادُ صَوْبَ الصَّوْتِ	وَنَحْوَهُ سَدَّدَ سَهْمَ الْمَوْتِ
فَسَقَطَتْ مِنْ عَرْشِهَا الْمَكِينِ	وَوَقَعَتْ فِي قَبْضَةِ السَّكِينِ
تَقُولُ قَوْلَ عَارِفٍ مُحَقِّقٍ	«مَلِكْتُ نَفْسِي لَوْ مَلِكْتُ مَنْطِقِي»

(شوقی، ۱۹۹۲: ۱۷۲)

ترجمه: «کبوتری بر بالای درختی در لانه خودش در آرامش و امان مخفی بود. روزی صیاد به طرف باغ آمد و در اطراف باغ (برای شکار) چرخید. و چون در آن پرنده‌ای برای شکار نیافت آهنگ ترک باغ کرد. پرنده احمق از لانه خود بیرون آمد و حماقت بیماری است که دعوایی ندارد. از روی نادانی لب به سخن گشود و گفت: ای انسان دنبال چه می‌گردی؟ صیاد هم که متوجه صدا شده بود، تیر مرگ را به سوی او نشانه رفت. پس از لانه امن و آرام خود فرو افتاد و در قبضه چاقو فرو رفت. این سخن عارف با تجربه است: «حافظ جان‌ام بودم اگر اختیار زبان‌ام را داشتم»».

این قصیده شوقی را می‌توان با اثری به نام «جغد و عقاب» اثر لافوتن که داستانی تقریباً مشابه به همین اثر را دارد مقایسه کرد.

داستان «جغد و عقاب» نوشته لافونتن:

«روزی جغد نادانی تصمیم گرفت که با عقاب دوستی کند، پس نزد عقاب رفت و با او پیمان دوستی بست و عجباً که چه دوستی اشتباهی! عقاب تیزهوش که به سادگی و حماقت عقاب پی برده بود شروع کرد به پرسش از جوجه‌ها و لانه جغد. جغد نادان هم شروع کرد به گفتن تمام جزئیات، بی آنکه بداند که با زیاده‌گویی‌اش چه سرنوشتی را برای خود رقم زده است. عقاب پس از شنیدن تمامی سخنان جغد از نزد او برخاست و پرواز کرد تا جایی که در آسمان دیگر نمی‌شد او را دید. جغد پس از آنکه به لانه بازگشت، چیزی جز پره‌های ریخته‌شده جوجه‌های خود نیافت. جغد ناراحت شد و تمام خدایان را به شهادت ظلمی که بر او شده بود طلبید اما خدایان به او پاسخ دادند که هیچ چیزی جز حماقت تو باعث هلاکت تو نشده است» (لافونتن، ۱۳۵۳: ۱۱).

پیام این حکایات مفهوم این مثل معروف است که می‌گوید: «مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَيْهٍ». مرگ انسان در میان دو فک اوست؛ که مقصود همان زبان است. هر دو زیاده‌گویی و سخن گفتن به ناوقت را عامل هلاک و زیان می‌داند. شوقی در اثر خود از کبوتر به عنوان نماد حماقت و زیاده‌گویی یاد می‌کند و لافونتن جغد را به عنوان نماد سادگی و حماقت استفاده کرده‌است. هدف تعلیمی هر دو مذمت زیاده‌گویی و پرهیز از کوتاه‌اندیشی است، هر دو طی داستانی آموزنده و زیبا عاقبت زیاده‌گویی را هلاکت بیان می‌کنند.

۴. نقد اجتماعی و سیاسی حکام

همانگونه که پیش‌تر گفته شد در عصر شوقی، مصر آماج حمله استعمارگران اروپایی و ضعف حکام بود. شوقی هم که دارای روح میهن‌پرستی بود نمی‌توانست در مقابل این مسائل ساکت بماند و با وجود خفقان موجود به صراحت نمی‌توانست لب به سخن بگشاید، وی پس از مطالعه آثار لافونتن بهترین راه را برای بیان مسائل سخن گفتن رمزی دانست. فابل‌ها بهترین وسیله برای بیان آنچه بود که شوقی نمی‌توانست به صراحت بیان

کند. شباهت عصر لافوتن و شوقی و وجود آثاری اعتراضی در میان فابل‌های لافوتن راه را برای شوقی هموارتر کرد.

قصیده «پادشاه کلاغ‌ها و ندور خادم» یکی از قصائدی است که شوقی در آن لب به اعتراض علیه حکام می‌پردازد:

كانَ لِلْغُرَبَانِ فِي الْعَصْرِ مَلِيكًا	وله في النَّخْلَةِ الْكُبْرَى أَرِيكَ
جَاءَهُ يَوْمًا نُدُورُ الْخَادِمِ	وَهُوَ فِي الْبَابِ الْأَمِينِ الْحَازِمِ
قَالَ: يَا فِرْعَ الْمُلُوكِ الصَّالِحِينَ	أَنْتَ مَا زِلْتَ تُحِبُّ النَّاصِحِينَ
سُوسَةً كَأَنْتَ عَلَى الْقَصْرِ تَدُورُ	جَازَتْ الْقَصْرَ، وَدَبَّتْ فِي الْجُدُورِ
فَابْعَثِ الْغُرَبَانَ فِي أَهْلِكِهَا	قَبْلَ أَنْ نَهْلِكَ فِي أَشْرَاكِهَا
ضَحِكَ السَّلْطَانُ مِنْ هَذَا الْمَقَالِ	ثُمَّ أَدْنَى خَادِمَ الْخَيْرِ وَقَالَ:
أَنَا لَا أَنْظُرُ فِي هَذِي الْأُمُورِ	أَنَا لَا أَبْصُرُ تَحْتِي يَا نُدُورُ
ثُمَّ لَمَّا كَانَ عَامٌ بَعْدَ عَامٍ	قَامَ بَيْنَ الرِّيحِ وَالنَّخْلِ خِصَامٍ
وَإِذَا النَّخْلَةُ أَقْوَى جَذْعُهَا	فَبَدَأَ لِلرِّيحِ سَهْلًا قَلْعُهَا
فَهَوَتْ لِلْأَرْضِ كَالْتَلِّ الْكَبِيرِ	وَهَوَى الدِّيَّوَانَ وَانْقَضَ السَّرِيرِ
قَالَ: يَا مَوْلَايَ لَا تَسْأَلْ نُدُورُ	وَدَعَا خَادِمَهُ الْغَالِي يَقُولُ:
يَا نَدُورَ الْخَيْرِ أَسْعِفِ بِالصِّيَاحِ	مَا تَرَى مَا فَعَلْتَ فِينَا الرِّيَاحُ؟
فَدَهَا السَّلْطَانُ ذَا الْخَطْبِ الْمَهُولِ	أَنَا لَا أَنْظُرُ فِي هَذِي الْأُمُورِ

(شوقی، ۱۹۹۲: ۴/۱۳۵)

ترجمه: «در زمان‌های گذشته، کلاغ‌ها پادشاهی داشتند که روی درخت نخلی بزرگ تخت و تاجی داشت. روزی ندور خادم، که درباری امین و دوراندیش بود، نزد حاکم آمد. به او گفت: ای فرزند پادشاهان صالح، همواره تو دوستدار نصیحت‌کنندگانی. موریانه‌ای که روی نخل جولان می‌داد از تنه آن گذشته و به ریشه رسیده است. قبل از اینکه در دام او هلاک شویم کلاغ‌ها را برای نابودی وی بفرست. حاکم از این سخن خادم خنده‌اش گرفت و او را به نزد خود فراخواند و گفت. من در این امور خرد دقت نمی‌کنم، من به مسائل زیردست ریز توجه نمی‌کنم. پس سال به سال باد

بر این درخت می‌وزید در حالی که تو خالی شده بود و چون پی ضعیف شده بود کندنش برای باد راحت شده بود. چون تلی بزرگ از جای کند شد و بر زمین فرو افتاد و تخت هم با آن فرو ریخت. این مصیبت بر حاکم سنگین آمد پس خادم دانایش را فرا خواند و گفت: ای ندور به داد ما برس، نمی‌بینی که این باد با ما چه کرده است. گفت: سرورم از ندور می‌رس چرا که من به این مسائل توجهی ندارم».

داستان «روباه و شیر» از لافوتن هم به گونه‌ای مشابه به همین اثر به نقد رفتار حکام و نزدیکان آنان می‌پردازد:

«روزی از روزها شیر، سلطان جنگل، تصمیم گرفت اهالی سرزمین پادشاهی خود را از نزدیک و بهتر و بیش‌تر بشناسد. به همین منظور، فرمانی نوشت و آن را به چهار گوشه سرزمین ارسال کرد. در فرمان نوشته شده بود، در مقر فرمانروایی شیر، سه شبانه‌روز جشن بر پا خواهد شد و در این زمان، همه خواهند توانست از آنچه که فراهم شده است، بخورند و بیاشامند. به این ترتیب، هم شیر شاه اهالی سرزمینش را خواهد شناخت و هم حیوانات از نزدیک با شاه خود آشنا خواهند شد. هر حیوانی که این فرمان را شنیده بود، بدون فوت وقت، به سوی قصر پادشاه روان می‌شد. اما جالب این بود که بوی عفونت شدیدی که از قصر به بیرون می‌زد، مانع از این می‌شد که کسی بتواند به مقر شیر نزدیک شود. پس از نزدیک و دورشدن بسیاری از حیوانات، خرس، بال‌خره نزدیک ورودی قصر شد، ولی بلافاصله گفت: «خدای من! این چه بویی است؟ من با این بوی بد و تعفن هرگز وارد قصر نخواهم شد». شیر که این سخنان خرس به گوش‌اش رسید بلافاصله دستور داد تا خرس را بکشند. دیگر حیوانات که این صحنه‌ها را دیدند از ترس جان خود چیزی نگفته و سکوت اختیار کردند.

روباه هم که نظاره‌گر این صحنه‌ها بود، از این حرکت شیر تعریف و از قدرت، پنجه‌پرور و اقتدار او تمجید کرد. روباه برای آنکه چاپلوسی

خود را کامل کند، حتی شروع به تعریف از وضع ظاهری قصر کرد و گفت: «هیچ جای عالم، هیچ کسی قصری به این زیبایی ندیده است. عطر و بویی که جای جای این قصر می‌دهد، حتی از زیباترین دسته‌های گل دنیا هم بیرون نمی‌آید». شیر هم که از این سخنان روباه خوش‌اش آمده بود او را نزد خود فرا خواند او را از مقربان خود کرد» (لافوتنن، ۱۳۵۳: ۱۶).

هرچند که بیش‌تر فابل‌های لافوتنن را می‌توان در دسته فابل‌های تعلیمی کودکانه قرار داد و کم‌تر به سراغ مسائل سیاسی از این قبیل رفته‌است، اما در بعضی از آثار خود همچون داستان بالالاب به اعتراض می‌گشاید و به صورت رمزی اعتراض خود را بیان می‌دارد.

شوقی در اثر خود توجه نکردن حکام را به مسائل جامعه عامل سقوط و شکست جامعه می‌داند. نگاه شوقی در این حکایت به مسائل اجتماعی و سیاسی ریشه‌ای‌تر و دقیق‌تر است، زیرا علاوه بر بیان مسائل اخلاقی و تعلیمی نوعی تازه از اعتراض‌اش را به حکام بیان می‌دارد.

توجه نکردن به افراد مفید‌کاران جامعه را گوشزد می‌کند. علاوه بر این حکام را از داشتن غرور بی‌جا بر حذر می‌دارد و به توجه به سخنان افراد دانا و نزدیک کردن آن‌ها به خود تأکید می‌کند. لافوتنن در داستان خود به اعتراض به حکام و نزدیک شدن افراد ضعیف و چاپلوس به دربار و حکام می‌پردازد، وی ضعف حکومت را در دور راندن افراد دانا و واقع بین می‌داند، در عوض افرادی ضعیف که تنها با چاپلوسی و بدون هیچ لیاقتی موفق به کسب مقام و منزلت می‌شوند را مذمت می‌کند و بقیه مردم را تنها نظاره‌گر وضع موجود می‌داند در حالی که همه دارند همه چیز را می‌بینند اما کسی چیزی بر زبان نمی‌آورد.

۵. توجه به تربیت فرزندان

از آنجا که فابل‌های لافوتنن و شوقی جزء آثار تعلیمی به ویژه برای کودکان به شمار می‌آیند و تلاش فراوان آن دو در زمینه تربیت جامعه به‌ویژه کودکان دارند، بدیهی است

که قسمتی از آثار خود را معطوف به توجه والدین به تربیت فرزندان خود بکنند. این ویژگی را می‌توان به خوبی در آثار هر دو به کرات و به وضوح دید، داستان «فرزند کلاغ» از شوقی را می‌توان با داستانی از لافونتن با نام «فرزندان کشاورز» در این زمینه مورد بررسی و مقایسه قرار داد:

قصیده «فرزند کلاغ» از شوقی:

وَمَمَّهْدٍ فِي الْوَكْرِ مِنْ	وَلِدِ الْغُرَابِ مُزَقَّقٍ
ضَخْمُ الدِّمَاغِ عَلَى الْخُلُوفِ	مِنَ الْحَجِيِّ وَالْمَنْطِقِ
مِنْ أُمَّهِ لَقِيَ الصَّغِيرُ	مِنَ الْبَلِيَّةِ مَا لَقِيَ
قُتِنَتْ بِهِ، فَتَوَهَّمَتْ	فِيهِ قُوَى لَمْ تُخْلَقِ
وَرَمَتْ بِهِ فِي الْجَوْ لَمْ	تَحْرَصْ، وَلَمْ تَسْتَوْثِقِ
فَهَوَى، فَمُزَّقَ فِي فَنَاءِ	عِ الدَّارِ شَرًّا مُمَزَّقِ
وَعَرَفَتْ رَنَّهُ أُمَّهُ	فِي الصَّارِخَاتِ النُّعَقِ
فَأَشْرَتْ فَالْتَفَتَتْ فَقَلَّتْ	لَهَا مَقَالَةَ مَشْفَقِ
أَطْلَقْتَهُ وَلَوْ امْتَحَنْتِ	جَنَاحَهُ لَمْ تَطْلَعْتِي
وَكَمَا تَرَقَّقَ وَالِدٌ	كَ عَلَيْكَ لَمْ تَتَرَقَّقِي!

(شوقی، ۱۹۹۲: ۴/۱۹۳)

ترجمه: «کلاغی فرزندی داشت که با رفتارش خود را بزرگ نشان می‌داد. سری بزرگ داشت که از عقل و منطق خالی بود. مادرش با اندکی آزمایش پنداشت که واقعاً او بزرگ شده است. پس او را برای پرواز در آسمان فرستاد بی آنکه بداند برای پرواز آماده شده یا نه. پس بدون اینکه از او مراقبتی کند او را به هوا پرتاب کرد. فرزند کلاغ پس از رهاشدن به در و دیوار برخورد کرد تا هلاک شد. مادرش که آن را دید آه و ناله و فریاد دردناک‌اش به آسمان رفت. از روی دلسوزی و ناراحتی به خود گفت: «اگر بالهایش را به خوبی امتحان می‌کردی هرگز او را در هوا نمی‌انداختی. و آنچنان که والدینات با تو مهربان بودند تو با فرزندت مهربان نبودی.»

داستان «فرزندان کشاورز» از لافونتن:

«مردی زارع را مدت عمر به آخر رسید، چون دریافت که شمع حیات‌اش در آستانه خاموشی است و امید از زندگانی قطع کرد، نگران شد که مبادا فرزندان‌اش قدر نعمت مزرعه او ندانند و امانت پدر پاس ندارند و در کشت و در کار اهمال نمایند و از آن غفلت ورزند. تدبیری اندیشید تا از امانتداری فرزندان آسوده‌خاطر گردد و اطمینان یابد که آنان حرمت میراث پدر را همچون خود او نگاه می‌دارند. پس پسران را بر بالین خویش خواند و در کنار گرفت و گفت: «فرزندان من بدانید که در این کشتزار گنجی بس عظیم نهفته است. پس بر شماست که در یافتن آن بکوشید». پدر چشم از دنیا فرو بست و پسران به امید یافتن گنج، همت برگماشتند و محنت بر خود هموار کردند، جای جای کشتگاه را برکنند و زیر و زبر کردند و رنج بسیار بردند و زمین را چنان کاشتند و داشتند که محصول فراوان از آن برداشتند. آری پسران گنج نیافتند اما آنچه رنج‌شان به بار آورد، بسی گواراتر از گنج بود» (لافوتن، ۱۳۵۳: ۱۹).

داستان «فرزندان کشاورز» تا حدودی با دیگر فابل‌های لافوتن از نظر انتخاب شخصیت‌ها فرق دارد، لافوتن این با شخصیت‌هایش را از میان انسان‌ها انتخاب می‌کند، و شاید با این کار می‌خواهد این بار نه کودکان را که بیش‌تر افراد بزرگ‌تری را از جامعه مورد خطاب قرار دهد و یادآور اهمیت تربیت فرزندان و نگرانی در مورد آینده آنان را مورد خطاب قرار دهد، و این در حالی است که شوقی به شیوه سابق شخصیت‌های داستان‌اش را از میان حیوانات بر-می‌گزیند و کلاغ را نماد والدینی قرار می‌دهد که توجهی به فرزندان خود ندارند و از کنار مسائل مهم آنان به سادگی می‌گذرند.

با توجه به آثار لافوتن و احمد شوقی می‌توان به خوبی دریافت که آثار شوقی پیروی از آثار لافوتن می‌باشد. و علاوه بر مواردی که در بالا ذکر شد اشتراکات زیادی در آثار آنان می‌توان یافت. مسائلی همچون مذمت خیانت و دروغ‌گویی، داستان «سلیمان و کبوتر» را می‌توان با داستان «حاکم قورباغه‌ها» یکی دانست که در آن دو شاعر به مذمت دروغ‌گویی و خیانت در امانت می‌پردازند و عاقبت خیانت را چیزی جز هلاکت و نابودی نمی‌بینند، یا حکایتی چون «گوسفند و کلاغ» از شوقی که می‌توان آن را با داستان

«همسایگی شاهین، گراز و گربه وحشی» یکی دانست، که هر دو در آن به مذمت و نکوهش یاوه‌گویی و ژاژخواهی می‌پردازد، و به سبکی مشابه آن را بیان می‌دارد. و نمونه‌هایی از این قبیل که نگارنده به علت طولانی شدن بحث از نمونه‌آوری بیش‌تر خودداری کرده است.

نتیجه بحث

احمد شوقی با تعمق در آثار شعرای نامدار اروپا و به‌ویژه فرانسه و به‌خصوص ژان دویی لافونتین و دقت در اوضاع، احوال و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود توانسته، شاهکارهای زیبایی را در قالب حکایت‌هایی از زبان حیوانات خلق کند. شاعر حیوانات را در نمادهای متعددی به کار برده است، برای به تصویر کشیدن جامعه‌ای است که شوقی در آن می‌زیسته و این همان کاری است که لافونتین در عصر خود انجام می‌داده است. شباهت نسبی عصر لافونتین و شوقی و ویژگی‌های مشابهی که اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر لافونتین به شوقی داشت و هم‌چنین راهی که لافونتین برای بیان سخنان‌اش انتخاب کرده بود، شوقی را شیفته آثار وی کرد و باعث شد شوقی همین راه را برای بیان سخنان خود انتخاب کند.

مهم‌ترین مسائل تربیتی - اجتماعی که شوقی در حکایت‌های خود به آن‌ها اهتمام داشته تا حد زیادی همان موضوعاتی است که لافونتین به بیان آن‌ها می‌پردازد. مواردی چون نکوهش خیانت، عاقبت خیرخواهی و نیک‌اندیشی، نفی حماقت و زیاده‌گویی، مذمت غرور و مسائلی از این قبیل. هرچند شوقی به خاطر اعتراض به اوضاع سیاسی عصر خود بیش از لافونتین اعتراض به مسائل سیاسی را وارد آثار خود می‌کند.

کتابنامه

- برونل، پیر. ۱۳۷۶، **درآمدی بر ادبیات فرانسه قرون ۱۶ تا ۲۰**. ترجمه فاطمه عشقی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- رافعی، مصطفی صادق. **وحی القلم**، المجلد الثالث، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الكتاب العربی. روانشاد، علی اصغر. ۱۳۹۲، **داستان پرندگان در شعر شوقی**، نقد ادب معاصر.
- سپهبدی، عیسی. ۱۳۲۹، **تاریخ ادبیات فرانسه**، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سعیدیان، عبدالحسین. ۱۳۶۹، **دایرة المعارف ادبی**، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۰، **بیان**، تهران: فردوسی.
- شوقی، احمد. ۱۹۹۲م، **شوقیات**، الطبعة الاولى، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ضیف، شوقی. ۱۹۷۱م، **فصول فی الشعر ونقده**، القاهرة: دار المعارف.
- عطوی، فوزی. ۱۹۷۸م، **احمد شوقی امیر الشعراء**، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الصعب.
- الفاخوری، حنا. ۲۰۰۵م، **تاریخ الأدب العربی**، چاپ دوم، بیروت: دار الجیل.
- لافونتن، ژان دویی. ۱۳۵۳، **شیر و موش**، ترجمه سامان، تهران: انتشارات بامداد.
- لافونتن، ژان دویی. ۱۳۸۰، **افسانه‌های لافونتن**، ترجمه عبدالله توکل، تهران: مرکز.
- محمد شمس الدین، مجدی. ۲۰۰۶م، **القصص بین الحقیقة والخیال**، القاهرة: الهيئة المصرية.
- مندور، محمد. ۱۹۷۰م، **أعلام الشعر الحديث**، بیروت: المكتبة التجارية للطباعة.

مقالات

- اصفهان‌ی عمران، نعمت. ۱۳۹۲، «اندیشه‌های تعلیمی جهانی در افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه»، دانشگاه آزاد جیرفت، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی.
- رجائی، نجمه. ۱۳۸۳، «قصه شعری در ادب عربی»، مشهد: مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی، شماره دوم.
- گودرزی، محمد. ۱۳۹۰، «روزگار، خرد و جهل از دیدگاه ناصر خسرو قبادیانی و احمد شوقی»، دانشگاه آزاد جیرفت، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی.